

تأمل در کتاب عاشورا پژوهی*

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد نجفی یزدی**

چکیده

مقاله حاضر در راستای بررسی تحریفات عاشورا به نقد و تحلیل کتاب *عاشورا پژوهی**** می‌پردازد. در این مقاله، چهار مورد از مواردی که ادعای تحریف و بطلان در آن شده است، مورد بررسی و تأمل قرار گرفته است.

۱. جریان استعفاء جناب مسلم‌بن عقیل در ادامه راه کوفه،
۲. ادعای سه تحریف بزرگ از ابن عساکر در کتاب *عاشورا پژوهی*،
۳. نقد و بررسی ادعای گزافه بودن برخی آمارها با عنوان یک کلاغ چهل کلاغ که شمار کشته‌های سپاه عمر سعد فقط ۸۸ نفر ذکر نموده و مدعی شده که آمار شهداء کربلا بیش از ۱۰۷ نفر نیست و یاران حضرت نیز از ۸۹ نفر تجاوز نمی‌کرده است،
۴. نقد و بررسی ادعای کتاب مذکور مبنی بر بطلان طلب آب توسط سیدالشهداء^{علیه السلام} از دشمن.

واژه‌های کلیدی: عاشورا، تحریف، مسلم‌بن عقیل، عطش.

تاریخ تأیید: ۸۸/۲/۱۸

* تاریخ دریافت: ۸۸/۱/۱۶

** عضو هیات علمی مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره) قم.

*** تألیف حجت‌الاسلام آقای محمد صحتی سرد رودی، انتشارات خادم الرضا، ۱۳۸۵.

مقدمه

عظمت نهضت الهی سیدالشهداء علیه السلام و تأثیر عمیق آن در اسلام و بلکه در عوالم ملکوت، و همچنین تشویق و ترغیب گسترده اهل البیت علیهم السلام در پی گیری آن در ابعاد مختلف مثل انبوه روایات در فضیلت بی شمار زیارت سیدالشهداء علیه السلام و گریه بر آن حضرت و اقامه مجلس عزاء برای ایشان و توسل و توجه به حضرت و استشفاء به خاک قبر ایشان و... سبب شد که از همان اوائل جامعه شیعه و به دنبال آن، بخش عظیمی از دیگر مسلمانان به این نهضت توجه نمایند، و به نوشتن و گفتن و تحلیل ابعاد این قیام الهی بپردازند و طبیعی است که وقتی حادثه‌ای با روح حماسی و سرشار از زمینه‌های عاطفی و در میان توده مردم مطرح شود، دچار برخی انحرافها و آسیبها خواهد شد.

به همین منظور برخی از اندیشمندان جهت حفظ این نهضت از تحریفات که یکی از آنان بزرگ آن به حساب می‌آید چرا که دخالت افراد ناصالح در مسائل دینی و تاریخی و نقل اکاذیب حتی به جهت اغراض خیرخواهانه، آن نهضت مقدس را منحرف و چه بسا به ضد ارزش تبدیل می‌کند.

به این جهت، تقدیر و سپاس خویش را از همه اندیشمندانی که با نیت خالص به این مهم اقدام ورزیده‌اند همچو محدث نوری در تالیف *لؤلؤ و مرجان* و شهید مطهری در سخنرانیهای خود که به صورت کتاب *حماسه حسینی* منتشر گشته و دیگر بزرگان که به صورت پراکنده به مسئله پرداخته‌اند مثل محدث قمی در *منتهی الامال*، اعلام می‌داریم.

به ویژه فاضل معاصر جناب حجت الاسلام محمد صحتی زید فی توفیقاته که در این امر تلاش فراوان نموده‌اند و کتابهای متعددی به طبع رسانده‌اند.

با اینهمه از آنجا که بررسی تحریفات عاشورا در مراحل اولیه بسر می‌برد و گاهی مثل برخی اقدامات اصلاحی دچار برخی زیاده‌روی‌ها می‌گردد، همواره نیاز به مراقبت و دقت دارد تا مبادا عواملی ناخواسته، مسیر مسئله را تغییر داده و حقایقی را دگرگون سازد.

مهم آن است که مبانی بحث مشخص باشد، به ویژه آنکه ذوقیات از دو طرف در مسئله دخالت نکند و در هر مسئله به مقتضای دلیل نتیجه‌گیری شود، یعنی اگر جایی مسئله‌های مشکوک است به عنوان مظنون تلقی نشود، و اگر واقعه‌ای عدم آن مظنون است بعنوان باطل مطرح نشود. باید بپذیریم که همانگونه که تصدیق هر مطلب نیاز به دلیل قاطع دارد و گرنه مذموم است، تکذیب نیز نیاز به دلیل دارد و گرنه مذموم است.

در پایان این نکته مهم را مذكر می‌شوم که غرض ما از نقد و بررسی‌های مطالب گفته شده، تصدیق و تأیید آنها یا تکذیب آنها نیست، بلکه خواسته‌ایم بگویم تکذیب آن امور با این وجوهی که ذکر کرده‌اند اشتباه است، و آن امور می‌تواند صحیح باشد و لذا جز تحریف‌ها به حساب نمی‌آید، هرچند ادله کافی برای اثبات و تصدیق آن نیز موجود نباشد. وظیفه یک محقق در اینگونه موارد،

طهری

شماره ۲۸ - تابستان ۱۳۸۸

تلاش برای جمع کردن قرائن برای رسیدن به قطع یا اطمینان است و اینکه تا به این مرحله نرسیده است از هرگونه اظهار نظر عجولانه بپرهیزد و مسئله را مشکوک یا مظنون تلقی نماید.

۱- استعفای جناب مسلم بن عقیل

در صفحه ۵۶ کتاب مذکور آمده است: مسلم بن عقیل از وسط راه برگشت و گفت: یا ابا عبدالله، مرا از این سفر معاف بدار و کس دیگری را برگزین. چون ترسیده بود، در حالی که این حرفها ساختگی است.

جواب: اولاً: انتظار از یک کتاب پژوهشی آن است که مطالب خود و طرف مقابل را مستند بیان دارد، در حالی که در مورد فرق نه مستند گویندگان ذکر شده و نه دلیل انکار صاحب کتاب. در اینجا فقط به این جمله بسنده شده که آیا شهید پیشتر ترسو بود.

ثانیاً: مسئله استعفای جناب مسلم و عدم پذیرش آن توسط سیدالشهداء علیه السلام در مهم‌ترین منابع مقتل سیدالشهداء علیه السلام یعنی تاریخ طبری (۳۱۰ق) حوادث سال ۶۰ و در کتاب الارشاد شیخ مفید رحمته الله علیه (۴۱۳ق)، که بیش از هزار سال از تدوین آن متون می‌گذرد آمده است.

خلاصه جریان آن است که چون جناب مسلم و همراهان و از جمله دو راهنمایی که همراه خود آورده بود، راه را گم کردند و آن دو راهنما از تشنگی جان دادند، جناب مسلم ابن عقیل در نامه‌ای به سیدالشهداء علیه السلام بعد از توضیح ماجرا نوشت: «فان رأیت اغفیتی منه و بعثت غیری»: اگر صلاح بدانی، مرا معاف بدار و دیگری را بفرستی». سپس این نامه را توسط قیس ابن مسهر، نزد حضرت فرستاد. ولی سیدالشهداء علیه السلام استعفای او را نپذیرفت و در نامه‌ای که در پاسخ وی مرقوم نمود نوشت: می‌ترسم چیزی جز ترس، علت استعفای تو نباشد. به مأموریتی که تو را فرستادم ادامه بده. مسلم با خواندن نامه سیدالشهداء علیه السلام گفت: من بر خودم هراسی ندارم. سپس به مأموریت ادامه داد.

البته جناب باقر شریف قرشی در کتاب *حیة الامام الحسین ابن علی علیه السلام* صحت این جریان را زیر سؤال برده و آن را ساختگی دانسته است و بر این مطلب چهار دلیل اقامه کرده است.

دلیل اول: در نامه جناب مسلم آمده است که نامه را از ناحیه مضیق از وادی خبت یا خبیت برای امام می‌فرستد، و این منطقه آن‌گونه که حموی در *معجم البلدان*^۲ گفته است میان مکه و مدینه قرار دارد. در حالی که در همان نامه آمده است که جناب مسلم، بعد از خروج از مدینه در میان راه مدینه و عراق راه را گم کرده است و آن نامه را نوشته است، نه میان مکه و مدینه. این به معنای تناقض در نامه و علامت عدم صحت آن است.

ثانیاً: گزارش حموی هم در اینکه منطقه مضیق میان مکه و مدینه بوده است چنان قطعی نیست تا بتوان بر اساس آن، جریانهای تاریخی را تکذیب کرد و بلکه برعکس، چه بسا با این سند تاریخی مهم بتوان گفته حموی را نادرست شمرد.

ثالثاً: در متن نامه فقط آمده است که بعد از خروج از مدینه، راه را گم کرده و در منطقه مضیق آن نامه را نوشته است، اما در آن نیامده است که وی در راه مدینه و عراق بوده نه مکه و مدینه. چه بسا هنگام خروج از مدینه در اثر گم کردن راه که به آن تصریح کرده است، از منطقه مضیق که میان مکه و مدینه است سر در آورده باشد.

دلیل دوم: جناب باقرالشریف می‌گوید: «اگر چنین منطقه‌ای هم به همین نام میان مدینه و عراق باشد که حموی ذکر نکرده است، رفت و برگشت از آن به مکه توسط بیک جناب مسلم، بیش از ده روز طول می‌کشد. در حالی که همه سفر جناب مسلم از مکه و کوفه در بیست روز که سریع‌ترین زمان ممکن است طی شده است. حال اگر ده روز آن به خاطر رفت و آمد بیک کم شود، بدین معناست که وی همه این مسیر را در ده روز پیموده است که عادتاً محال است.»

جواب: اولاً: اینکه مدت سفر جناب مسلم از مکه تا کوفه بیست روز بوده نه بیشتر مسلم نیست، زیرا آن را مسعودی در *مروج الذهب* (ج ۲، ص ۸۶) آورده است. مسعودی مورخ نامداری است، اما چون سند گزارشهای خود را در کتاب مذکور نیاورده، نمی‌تواند منبع قطعی به حساب آید. ثانیاً: شما فاصله میان ناحیه مضیق - که مسلم از آنجا برای حضرت حسین علیه السلام نامه نوشت - در رفت و برگشت تا مکه را به مدت بیش از ده روز فرض کردید، ولی هیچ مدرکی بر این فرض ارائه نداده‌اید.

شاید جناب مسلم به فاصله مثلاً صد کیلومتری مکه راه را گم کرده و منطقه مضیق هم در همانجا باشد. زیرا فرض بر این است که منطقه مذکور از نظر جغرافیایی ناشناخته است. بنابر این، بیک جناب مسلم با مرکبهای تندرو در آن روزگار، می‌تواند به خوبی ظرف یکی دو روز به مکه برود و برگردد و سفر جناب مسلم، هجده روزه باشد که هرگز محال نیست. ثالثاً: قرائن نشان می‌دهد که مسافت مکه تا کوفه را در آن زمان به خوبی در مدت ده روز و بلکه کمتر طی می‌کرده‌اند و هیچ استبعادی در آن نیست.

توجه خوانندگان عزیز را در این مورد به قرائنی جلب می‌کنم که در کتاب *تاریخ امام حسین علیه السلام*^۳ در بحث امکان رسیدن کاروان اسرا به کربلا در اربعین اول، مطرح شده است. از جمله آورده است که هرون الرّسید و ابوحنیفه هلال ماه ذی‌الحجه را در کوفه یا بغداد رؤیت کردند و سپس به طرف مکه رفتند و اعمال حج را درک کردند، یعنی عصر نهم ذی‌الحجه در عرفات بوده‌اند که کمتر از ده روز می‌شود.

همچنین دو روایت نقل می‌کند که در آن، راوی، فاصله میان مدینه تا عراق را در ده روز طی کرده است با اینکه بعید است راوی با شتاب هرچه تمام‌تر تاخته باشد. اما جناب مسلم جهت هرچه زودتر رسیدن و در امان ماندن از مأموران حکومتی، پرشتاب و از بیراهه می‌آمده است. نکته دیگری نیز مؤید همین مسئله است. خروج کاروان سیدالشهدا^{علیه السلام} را از مکه، هشتم ذی‌الحجه و ورود حضرت را به کربلا در دوم محرم یعنی به فاصله ۲۴ روز نوشته‌اند. اگر حضرتش با آن همه جمعیت و حوادث میان راه و وجود زنان و کودکان توانسته در زمان ۲۴ روز این مسافت را طی کند، چگونه جناب مسلم با آن شتاب نتواند این مسیر را در نزدیک به ده روز طی کند؟! به نظر می‌رسد این‌گونه استبعادها در جریانهای تاریخی نمی‌تواند دلیل محکمی بر نفی آن باشد. دلیل سوم: جناب باقرالشریف می‌گوید: «اتهام مسلم به ترس از جانب سیدالشهدا^{علیه السلام} همچنان که در نامه آمده، با توثیق او از جانب حضرت و اینکه وی بزرگ خاندان و فرد برتر ایشان است، تناقض دارد.»

جواب: وثاقت و فضیلت هیچ‌کس با ترس و هراس وی هرگز تنافی ندارد. مگر محمد حنفیه فرزند بزرگوار امیرالمؤمنین^{علیه السلام} نبود که حضرت امیر وی را طبق روایتی همانند چشم خود خواند و علمدار سپاه حضرت در جنگ جمل بود، با این حال در همان نبرد جمل وقتی شتاب نکرد مورد توبیخ حضرت قرار گرفت؟^۲

دلیل چهارم: جناب باقرالشریف می‌گوید: «اتهام جناب مسلم به ترس با سیره وی منافات دارد، زیرا وی از خود شجاعتی نشان داد که عقلها را به حیرت انداخت.» وی سپس با اشاره به دلاوری جناب مسلم در جنگ با دشمنان و عدم اظهار ذلت در هنگام اسارت مقابل ابن زیاد می‌گوید: بلاذری در حق جناب مسلم گوید: وی شجاع‌ترین پسران عقیل بود. ایشان نیز افزوده است که وی شجاع‌ترین هاشمی بعد از ائمه اهل‌بیت است که تاریخ شناخته است.

جواب: اولاً: اینکه جناب مسلم را شجاع‌ترین هاشمی بعد از اهل‌البیت^{علیهم السلام} شمرده است، سخنی است بدون دلیل، چرا که شجاعت قمر بنی‌هاشم و بلکه محمد حنفیه هرگز کمتر از وی نبوده است.

ثانیاً: شجاعت بسیار جناب مسلم محل تردید نیست، ولی هر شجاعی نیز گاهی دچار هراس می‌شود. ترس از مرگ در نهاد همه هست و حالات افراد نیز همواره یکسان نیست و همه را نباید همچون معصومان پنداشت که در هر شرایطی از هیچ خوفی واهمه نکنند. مهم آن است که این امور بر انجام وظایف غلبه نکند که در مورد حضرت مسلم نیز چنین نشد و حضرتش به مأموریت ادامه داد. بنابراین، جریان استعفای جناب مسلم از نظر مضمون مخالف هیچ امری نیست و از نظر منبع نیز در بهترین منابع تاریخی و قدیمی‌ترین آن یعنی تاریخ طبری و ارشاد مفید آمده است.

البته این ماجرا از نظر سند جای تأمل دارد. زیرا اسناد مذکور در تاریخ طبری و ارشاد مفید کامل نیست.

مرحوم عبدالرزاق مقرر در کتاب *الشهید مسلم بن عقیل* به نکته دیگری اشاره کرده است: در نامه منسوب به جناب مسلم به سیدالشهدا علیه السلام آمده است: من از حوادث پیش آمده فال بد زدم. فال بد زدن نیز در احادیث عامه و خاصه مذمت شده است و لایق جناب مسلم با آن همه فضل و درایت و تقید دینی نیست؛ همو که آن قدر پایبند دین بود که دشمن خونین یعنی عبیدالله بن زیاد را به خاطر حدیث الایمان قید الفتک ترور نکرد^۵. لکن می‌دانیم که فال بد زدن عملی مکروه است و ترک مکروه، آن هم در این گونه امور حساس، از غیر معصوم دلیل ندارد، و مقایسه این امر مکروه با مسئله ترور که آن بزرگوار برداشت حرمت از آن کرده است صحیح نیست.

به هر حال، گزارش طبری و شیخ مفید گرچه از نظر سند و محتوا دارای نقاط ضعف است، اما در حدی نیست که بتوان آن را قاطعانه تکذیب کرد و ساختگی دانست. چقدر فاصله میان ادعای دروغ بودن گزارش طبری و شیخ مفید و ادعای کسانی است که این دو کتاب را به خاطر قدمت آن، موجب اطمینان عرفی می‌دانند!!

حق آن است که گزارشهای تاریخی - خواه در کتابهای قدمای یا متأخران، خواه مسند یا مرسل - هیچ کدام را بدون بررسی نمی‌توان صحیح یا باطل شمرد، بلکه باید پس از بررسی سند و متن و قرائن موجود - که فراوان است - اعلام نظر نمود. آری، طبیعی است کتابی که به عصر حادثه نزدیکتر است از این جهت امتیاز دارد.

۲- تحریف‌های ابن عساکر رحمته الله علیه در کتاب *ریحانة رسول الله الامام الشهید الحسين علیہ السلام*

نویسنده محترم در ص ۳۶ در مورد کتاب *ریحانة رسول الله الامام الشهید الحسين علیہ السلام*، از *تاریخ دمشق*، تألیف ابن عساکر، م ۵۷۱ می‌فرماید: وی ۲۵۰ روایت - با حذف مکررات - ذکر کرده است که از میان آنها فقط ده روایت در مورد چگونگی حوادث کربلا و جنایات سپاهیان عمر بن سعد است و بیست روایت در مورد پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از کشته شدن حسین علیه السلام و پنجاه روایت در گزارش کارهای عجیب و غریبی است که پس از کشته شدن حضرت رخ داده است.

ابن عساکر با این تنظیم حساب شده دست به سه تحریف بزرگ زده است:

تحریف اول: او با بسنده کردن به ده روایت از میان صدها روایت در مورد جنایتهای یزید می‌خواسته تا آیندگان، یزید و پیروان او را به محاکمه نکشند، زیرا، این کار موجب تقبیح یزید به طور مستقیم و تقبیح خلفای پیشین به صورت غیر مستقیم می‌شد.

جواب: اکتفا به ده حدیث از صدها حدیث - اگر صدها حدیثی در کار باشد - نمی‌تواند نشانگر آن غرضی باشد که نویسنده محترم فرموده است، چرا که عدم ذکر تمامی روایات می‌تواند عوامل متعددی داشته باشد. مثلاً مجموع احادیثی که مورد نهضت حسینی از ابومخنف در تاریخ طبری آمده ۶۵ حدیث است. همچنان که استاد یوسفی غروی در مقدمه کتاب *الطف* ذکر کرده‌اند. اگر گزارشهای مربوط به جنایات سپاه عمر بن سعد را حساب کنیم، مسلماً از نصف هم کمتر می‌شود. آیا می‌توان گفت: ابومخنف یا شیخ مفید یا طبری که از صدها روایت، یک‌دهم را انتخاب کرده‌اند، می‌خواسته‌اند یزید و اسلاف او را تبرئه کنند؟

تحریف دوم: نویسنده محترم می‌گوید: «در مقابل، دو برابر آن یعنی بیست روایت در پیشگویی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام از کشته شدن حسین علیه السلام به دست داده تا چنین وانمود کند که حسین علیه السلام ناچار از کشته شدن بود، زیرا تقدیر و خواست خدا چنین بود و پیامبر ﷺ و علی علیه السلام بارها از آن خبر داده بودند. پس مقصر اصلی قضا و قدر بوده نه یزید و نه کسانی که یزید و پدر یزید را بر کرده مسلمانان سوار کردند.»

جواب: ابن عساکر دارای هر عقیده‌ای باشد، ذکر روایات پیشگویی مذکور با سند اهل سنت، نمی‌تواند دلیل بر آن غرض ذکر شده باشد، زیرا اولاً: هیچ ارتباط منطقی میان پیشگویی معصومان از جنایات کربلا و یا هر جنایت دیگر با مسئله جبر و تبرئه جنایتکاران وجود ندارد. همچنان که در بحث جبر و اختیار در مورد علم خداوند و مسئله جبر مفصل سخن گفته شده است تا چه رسد به اخبار به آن. و ثانیاً: شما با انبوه روایاتی که در کتابهای معتبر شیعه همان پیشگوییها را نقل کرده‌اند چه می‌کنید؟ روایاتی که در کتاب *کامل الزیارات* آمده است؛ همان کتابی که شما به خوبی از آن تمجید نموده‌اید و از بسیاری از علما، وثاقت تمام راویان آن را نقل کرده‌اید (به ص ۳۴ کتاب *عاشورا پژوهی* مراجعه شود). صاحب *کامل الزیارات* چند باب را به آن پیشگوییها اختصاص داده است که بسیاری از آنها از معصومان و برخی از دیگران است.

اکنون به فهرست این ابواب توجه نمایید: باب ۱۶ قول جبرئیل فی الحسین انه یقتل، باب ۱۷ قول جبرئیل به رسول الله ﷺ ان الحسین تقتله امتک، باب ۱۹ علم الانبیاء بقتل الحسین، باب ۲۰ علم الملائکة بقتل الحسین، باب ۲۱ لعن الله و لعن الانبیاء علی قاتل الحسین، باب ۲۲ قول رسول الله ﷺ ان الحسین تقتله امتی من بعدی، باب ۲۳ قول امیرالمؤمنین فی قتل الحسین و... .

آیا ایشان و دیگر بزرگان شیعه که این احادیث را نقل کرده‌اند می‌خواسته‌اند یزید و اسلاف او را تبرئه کنند؟ البته ممکن است بهانه‌جوی غرض‌ورزی این روایات را بهانه برای آن غرض سوء کند، اما با احتمال نمی‌شود کسی را متهم کرد.

برداشت نویسنده از آیات الهی در سوگ سیدالشهدا علیه السلام و غرض ابن عساکر تحریف سوم: نویسنده محترم می‌گوید: (ابن عساکر) با نقل پنجاه روایت که حاکی از امور عجیب و غریب است خواسته است شیعیان را مردمان زودباور و خرافاتی نشان دهد. وی در حقیقت با این ترفند ماهرانه که به ظاهر مقدس می‌نماید، حماسه عاشورا را به باد استهزا گرفته است. مفهوم اخباری که وی روایت کرده در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱. آسمان در سوگ حسین گریست.
 ۲. از آسمان خاکهای سرخی فرو ریخت.
 ۳. ستارگان هنگام روز پدیدار شدند.
 ۴. هر سنگی از روی زمین برداشته شد، از زیر آن خون تازه بیرون زد.
 ۵. آسمان به مدت هفت شبانه روز در تاریکی فرو رفت.
 ۶. خورشید هر صبح و شام، شعاعهای خونینی بر دیوارها می‌تابانید.
 ۷. در آسمان چیزی مانند خون دیده می‌شد.
 ۸. ستارگان به یکدیگر برخورد می‌کردند.
 ۹. فردی که مردم را به کشته شدن حسین بشارت می‌داد کور شد.
 ۱۰. از آسمان باران خون می‌بارید.
 ۱۱. از دارالاماره خون سرازیر می‌شد.
 ۱۲. دیوارهای بیت المقدس با خون آغشته شد.
 ۱۳. در روز حادثه هر شتری در اردوگاه کشته می‌شد، میان گوشت آن، آتش بود.
- سپس نویسنده محترم می‌افزاید: ابن عساکر هیچ سخنی از فلسفه قیام عاشورا و اهداف مقدس و بزرگ امام حسین علیه السلام و... به میان نمی‌آورد. اما این همه روایت شگفت‌آور را درباره اموری که در غرابت به محالات می‌ماند تا واقعیات پس از قتل امام حسین علیه السلام نقل می‌کند.^۶

آیا ابن عساکر سوء نیت داشته است؟

جواب: اولاً؛ هیچ تلازمی میان نقل این آیات با نتیجه گرفته شده نیست، به ویژه که این روایات را از اهل سنت و با سند خودشان نقل کرده نه از شیعیان. بلکه اگر سوءظن در کار نباشد، می‌توان همین امور را دلیلی بر تمایل وی به اهل‌البیت علیهم السلام و تنفر از دشمنان آنها دانست. اگر واقعاً ذکر این امور، دلیل بر غرض‌ورزی ابن عساکر باشد، می‌باید دانشمندان شیعه را نیز که بیش از آن از این‌گونه امور در جریان کربلا و غیر آن نقل کرده‌اند، متهم به آن امور کرد.

و اصولاً اگر مصنفی دهها مورد از امور خرافی در کتابش با سندهای متعدد که برگرفته از مشایخ هم مسلک خودش است، بدون آنکه تذکر به خرافی بودن آن دهد، ذکر کند، آیا این بیشتر دلیل وهن کتاب وی نیست تا مخالفان او؟

ثانیاً: تعابیر شما نشان می‌دهد که امور مذکور را خرافی و محال می‌دانید، با آنکه اکثریت قاطع آن موارد در روایات اهل‌البیت علیهم‌السلام در مهم‌ترین کتابهای آنها و از جمله *کامل‌الزیارات* که شما به خوبی از آن تمجید می‌کنید آمده است. اکنون برای وضوح مسئله، فهرست عناوین موجود در *کامل‌الزیارات* را ذکر می‌کنیم:

۱. انس و جن و پرنده و وحوش، بر حسین گریستند، به گونه‌ای که اشک آنها سرازیر شد، (باب ۲۶، ح ۱).

۲. آسمان چهل صبح بر حسین علیه‌السلام با خون گریست.^۷

۳. زمین، چهل صبح با تاریکی بر حسین گریست.^۸

۴. خورشید چهل صبح با کسوف و سرخی بر حسین گریست.^۹

۵. امیرالمومنین علیه‌السلام: این (حسین) کشته می‌شود و آسمان و زمین بر او می‌گریند.^{۱۰}

۶. چهل روز خورشید با سرخی در هنگام طلوع و غروب، بر حسین گریست.^{۱۱}

۷. تا نوزده ماه پس از شهادت سیدالشهدا علیه‌السلام آسمان چون خون بود.^{۱۲}

۸. هنگام شهادت حسین، از آسمان باران خاکهای سرخ فرو ریخت.^{۱۳}

۹. هنگام شهادت حسین، روی پیراهن‌ها اثر خون مشاهده می‌شد.^{۱۴}

۱۰. هیچ سنگی در بیت‌المقدس پس از شهادت حسین نبود مگر آنکه زیر آن خون تازه مشاهده شد.^{۱۵}

۱۱. هیچ سنگی در شب قتل حسین، از زمین برداشته نشد مگر آنکه زیر آن خون تازه بود.^{۱۶}

۱۲. دیوارهای بیت‌المقدس به هنگام شهادت حضرت همانند خون منجمد بود.^{۱۷}

۱۳. به هنگام شهادت حضرت، تا سه روز باران خون بارید.^{۱۸}

این احادیث و مانند آن را نه تنها شیعه، بلکه اهل سنت نیز در کتابهای متعدد خود ذکر کرده‌اند. در اینجا تنها به نام برخی از کتابهای ایشان بسنده می‌شود: *تهذیب‌الکمال* ۴۳۶/۶، *سیر اعلام النبلاء* ۳/۳۱۴، *دلایل النبوة* ۶/۴۷۱، *المعجم‌الکبیر* ۳/۱۱۹، *معجم‌الزوائد* ۹/۱۹۶، *الخصائص‌الکبری* ۲/۱۲۶، *الطبقات‌الکبری* ۸/ح ۱۳۳، *التقات لابن حبان* ۵/۴۸۷، *بغیة الطالب* ۲۶۳۰/۱۶.^{۱۹}

آیا با وجود این همه منابع از فریقین، می‌شود این امور را باطل دانست و همه را متهم به غرض‌ورزی و استهزای شیعیان و حماسه عاشورا کرد؟

ما در صدد بررسی موارد ذکر شده در کلام ابن عساکر و حتی روایات کامل الزیارات نیستیم و هرگز مدعی صحت همه آنها، به ویژه مورد آخر در کلام ابن عساکر نمی‌شویم، بلکه می‌گوییم محقق هرگز نباید عجله کند و قیام الهی را با نظر سطحی بررسی کند و آیات الهی را که خود نشان از عظمت این حادثه و تأثیر شگرف آن در عوالم هستی دارد، انکار نماید، بلکه می‌باید یک روایات را با ملاکهای علمی از جمله قرائن تاریخی و کلامی و... بسنجد و سرانجام اعلام نظر نماید. محقق خوبی رحمته این روایت را از موسی بن جعفر رحمته نقل کرده است که در زندان در پاسخ علی بن سوید نوشت: «لا تغفل لما یبلغک عنا او نسب الینا هذا باطل و ان کنت تعرف خلافه فانک لاتدری لم قلناه و علی ای وجه وصفناه»^{۲۰} در مورد آنچه از ما به تو می‌رسد یا به ما نسبت داده می‌شود نگو که باطل است، هر چند تو نظرت بر خلاف آن باشد، زیرا نمی‌دانی که ما چرا آن را گفته‌ایم و چگونه توصیف کرده‌ایم.»

۳- نمونه‌هایی از یک کلاغ چهل کلاغ!

نویسنده محترم ضمن توضیح مطالب کتاب بزرگ تاریخ امام حسین رحمته و گستره آن، در صفحه ۵۶ از جمله فوائد کنار هم قرار دادن متون متقدم با متأخر را رنگ باختن بسیاری از متون متأخر بر شمرده است. به نظر وی متأخران بدون ملاحظه و تحقیق، مدام به متون متقدم افزوده‌اند او می‌گوید: «این روشنگری یکی از فوائد مهم کتاب تاریخ امام حسین رحمته است و کم‌له من نظیر. برای نمونه چند مورد آورده می‌شود که هر یک مصداقی از داستان یک کلاغ و چهل کلاغ است.» ما اکنون به ذکر این موارد که به عنوان یک کلاغ چهل کلاغ ذکر شده می‌پردازیم.

تعداد کشته‌های سپاه عمر سعد

وی در ص ۵۶ می‌گوید: همه منابع یک‌صدا نوشته‌اند که شمار کشته‌های سپاه عمر سعد ۸۸ نفر بود. اما شیخ مهدی حائری مازندرانی (مؤلف معالی السبیین) بدون اینکه سند و مدرکی ارائه کرده باشد، ۸۸ کشته را به صد و پنجاه هزار کشته تبدیل کرده است.^{۲۱}

جواب: ظاهر عبارت نشان می‌دهد که نویسنده کتاب عاشورا پژوهی، معتقد است موارد مذکور تحریفی است و به تدریج بر آمار مذکور - عمداً یا سهواً - افزوده شده است. واضح نیست که آیا این مطلب یعنی عنوان یک کلاغ چهل کلاغ را می‌خواهد از کتاب تاریخ امام حسین گزارش کند یا تنها برداشت خود اوست.

به هر حال، این تعبیر از هر که باشد صحیح نیست، زیرا اولاً: شمار کشته‌های سپاه عمر سعد به شدت مورد اختلاف است و هرگز مسئله چنین نیست که همه منابع یک‌صدا عدد ۸۸ را ذکر کرده باشند.

خوارزمی (۵۶۸ ق.م) در جریان شهادت حضرت علی اکبر گوید: «ضج اهل الكوفة لكثرة من قتل منهم حتى انة روى ائه على عطشه قتل ۱۲۰ رجلاً... و جعل يقاتل حتى قتل غام الماتين؛ حضرتش آن قدر از سپاه کوفه کشت که به فغان در آمدند. حتی روایت شده که با وجود تشنگی ۱۲۰ نفر را کشت و سپس بعد از مراجعه از نزد پدر، دوباره شروع به جنگ کرد تا آنکه عدد کشته‌ها را به ۲۰۰ نفر رساند.»

ابن شهر آشوب، دانشمند بزرگ شیعه (۵۸۸ق) در مناقب ال ابی طالب، شمار کشته‌ها به دست یاران سیدالشهدا^{علیه السلام} را ذکر کرده است که بسیار بیشتر از رقم ۸۸ است.

در روایت آمده است: جناب حر ۴۰ نفر، قره بن ابی قره ۶۸ نفر، مالک بن انس ۱۴ نفر، عمر بن مطاع ۲۵ نفر، انیس بن معقل ۲۰ نفر و اندی، حجاج بن مسروق ۲۵ نفر، حبیب بن مظاهر ۶۲ نفر، زهیر ۱۲۰ نفر، غلام ترکی ۷۰ نفر، ابراهیم بن حصین ۸۴ نفر، و عبد الله بن مسلم ۹۸ نفر از سپاه عمر سعد را کشته‌اند، یعنی تنها رقم کشته‌ها به دست عبدالله بن مسلم بیش از آن ۸۸ نفر است تا چه رسد به مجموع ارقام ذکر شده که ۵۶۰ نفر می‌شود. تازه این رقم کشته‌ها به دست برخی اصحاب و اهل بیت^{علیهم السلام} سیدالشهداست. گذشته از همه این ارقام، همان ابن شهر آشوب رقم کشته‌های سپاه دشمن را توسط سیدالشهدا^{علیه السلام} ۱۹۵۰ نفر غیر از مجروحان ذکر کرده است. مسعودی نیز در اثبات الوصیه رقم ۱۸۰۰ نفر را ذکر کرده است.

سخن در بررسی این آمار نیست، بلکه اولاً در ادعای ناصحیحی است که می‌گوید: همه منابع تعداد ۸۸ نفر را ذکر کرده‌اند. مگر اینها که بر شمرديم جزء منابع نیست؟ آیا سخن مذکور در چند منبع را به عنوان همه منابع ذکر کردن، خود مصداق یک کلاغ چهل کلاغ نیست؟

حتی توجه به قرائن هم رقم ۸۸ نفر را تأیید نمی‌کند، زیرا حتی اگر سپاه سیدالشهدا^{علیه السلام} را ۷۲ نفر هم فرض کنیم، بسیاری از آنها مثل زهیر، عابس، عبدالله بن وهب، حضرت علی اکبر و حضرت ابوالفضل جزو قهرمانان میادین نیز بوده‌اند. چگونه متصور است که آنها نتوانسته باشند حتی به عدد انگشتان یک دست، از دشمن بکشند. چه رسد به سیدالشهدا^{علیه السلام} که سپاه عمر سعد را می‌شکافت و متلاشی می‌کرد.

عجب از نویسنده آن آمار است که چگونه بدون تدبیر، آن آمار تحریف‌گونه را پذیرفته و از تأمل در آن باز مانده است. در مورد عظمت و صلابت و قدرت‌نمایی سپاه سیدالشهدا^{علیه السلام} سخن یکی از سپاهیان عمر سعد را یادآور می‌شوم که چون به او گفتند: وای بر تو، چگونه اولاد پیامبر را کشتید؟ گفت: اگر تو هم با ما بودی و اگر آنچه را ما دیدیم می‌دید، همان کاری را می‌کردی که ما کردیم. گروهی بر ما فرو ریختند دست به دسته شمشیر، مانند شیر درنده. سواران را از چپ و راست به هم می‌کوفتند، خود را به کام مرگ می‌انداختند و از مرگ باکی نداشتند. نه امان

می‌پذیرفتند و نه به مال رغبت داشتند. می‌خواستند یا از آب‌سخور مرگ بنوشند یا بر مرگ غلبه کنند. اگر ما دست از آنها باز می‌داشتیم جان همه افراد سپاه را گرفته بودند. ما چه باید می‌کردیم؟^{۲۲} جالب توجه اینجاست که نویسنده محترم، خود در کتاب *مقتل‌الحسین*، به روایت شیخ صلوق رحمه الله تعدادی از این کشته‌ها را به این صورت ذکر کرده است: زهیر ۱۹ نفر، حبیب ۳۱ نفر، ابن‌ابی‌عروه ۲۰ نفر، بریر ۳۰ نفر، مالک‌بن‌انس ۱۸ نفر، ابوالشعنا ۹ نفر، عبدالله‌بن‌عمیر ۷ نفر، نافع‌بن‌هلال ۱۳ نفر، عبدالله‌بن‌مسلم ۳ نفر، علی‌اکبر ۴ نفر. مجموع کشته‌های همین ده نفر تنها ۲۰۴ کشته می‌شود.

حال چگونه ادعا شده است که همه منابع تعداد کشته‌ها را ۸۸ ذکر کرده‌اند؟ یکی از معاصران می‌نویسند: از جمله دروغهایی که در چند منبع مثل کامل‌ابن‌اثیر^{۲۳} یافتیم این است که عدد کشته‌های سپاه عمر سعد را فقط ۸۸ نفر ذکر کرده‌اند...^{۲۴}

گذشته از اینها، آیا وقتی گزارشهای تاریخی، حتی در متون متقدم، مختلف است، ما باید آنها را متهم کنیم که یک کلاغ چهل کلاغ کرده‌اند؟!

آمار منسوب به صاحب‌معالی‌السبطین

در نکته دوم آن عبارت آمده است که صاحب‌معالی‌السبطین بدون ذکر سند و مدرک تعداد کشته‌ها را به ۱۵۰ هزار نفر رسانده است.

اولاً: صاحب‌معالی‌السبطین، آن آمار را از دیگران نقل می‌کند و هرگز جمله‌ای در سخن وی نیست که از آن فهمیده شود آن عدد را پذیرفته است. وی از سیدنعمت‌الله جزائری (که خود از علمای نامدار شیعه است) نقل می‌کند که بعد از شهادت سیدالشهدا علیه السلام، ابن‌زیاد به عمر سعد پیام داد: بدن کشته‌های خود را دفن کن و جسم حسین و اصحاب او را رها کن. عمر بن سعد به او پیام داد: که من نمی‌توانم همه کشته‌های خود را دفن کنم، زیرا تعداد آنها ۱۵۰ هزار نفر است. ابن‌زیاد پیام داد: بزرگان و رؤسا را دفن کن و توده مردم را رها کن.^{۲۵} آیا نقل یک جریان از دیگران، به معنای قبول آن نزد مؤلف است؟ ما هرگز آن آمار و بلکه یک دهم آن را نیز واقعی نمی‌دانیم، اما سخن در تفاوت میان نقل روایت و استناد مضمون آن به ناقل است.

ثانیاً: در عبارت نویسنده آمده است که صاحب‌معالی‌السبطین، سند و مدرکی برای گفته خود ارائه نداده است. اما دیدیم که وی آن سخن را از سیدنعمت‌الله جزائری نقل کرده است. اما اگر مقصود ایشان آن است که چرا به کتاب وی اشاره نکرده است تا بتوان مراجعه کرد، می‌گوییم: عدم ذکر کتاب، دلیل بر ضعف نوشته یا مجوز اتهام نویسنده به جعل نیست. چه بسیاری بزرگان تاریخ و حدیث و... که حتی نام فردی را که از او نقل می‌کنند نمی‌آورند تا چه رسد به اینکه کتابی را ذکر کنند. مگر مسعودی در *مروج‌الذهب* یا ابن‌اثیر در *الکامل* یا مفیدتت

در ارتداد، بخش *مقتل الحسین* و...، نام کتاب منبع خود را ذکر کرده‌اند؟ اتهام جعل یا اشتباه و تسامح به بزرگان و یا هر فردی نیاز به دلیل قاطع دارد، وگرنه به حکم عقل و شرع قبیح است. اتفاقاً فاضل دربندی همان جریان را از کتاب *مدینه العلم*، تألیف سید نعمت‌الله جزائری، با سند خود از شخصی به نام عبدالله اسدی آورده است.^{۲۶}

امام صادق *علیه السلام* فرمود: همانا خداوند متعال بندگان خود را به دو آیه از کتاب خویش مخصوص (یا محصور در نسخه بحار، ج ۲) نموده است: اینکه سخنی نگویند تا آنکه به آن علم پیدا کنند، و آنچه را نمی‌دانند رد نکنند. *الم یؤخذ علیهم میثاق الكتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق* و فرمود: «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتیهم تأویلہ».^{۲۷}

شمار شهدای کربلا

نویسنده در صفحه ۵۶ در ادامه مصادیق یک کلاغ چهل کلاغ می‌نویسد: شمار شهیدان عاشورا را نیز از ۷۳ یا در نهایت ۱۰۷ شهید به نفر رسانده‌اند.^{۲۸}

جواب: همچنان‌که در گفتار پیشین ذکر شد، اختلاف گزارشهای تاریخی در منابع اصلی دلیل بر ضعف یا دروغ بودن آمار کمتر نیست. نیز بدین معنا نیست کسانی که آمار بیشتر را نقل کرده‌اند یک کلاغ چهل کلاغ کرده‌اند، بلکه ادعا علیه بزرگان، بدون ذکر دلیل، دلیل ضعف پژوهش خواهد بود. به هر حال، گزارشها در مورد شهدای کربلا مختلف است. طبری و شیخ مفید ۷۲ نفر^{۲۹}، محمدبن ابی‌طالب مورخ مشهور ۲۲ سواره و ۸۲ پیاده یعنی ۱۱۴ نفر ذکر کرده‌اند.^{۳۰} سیدبن طاووس و ابن نما که هر دو از بزرگان امامیه‌اند، یاران حضرت را در عاشورا ۴۵ نفر سواره و ۱۰۰ نفر پیاده یعنی ۱۴۵ نفر ذکر کرده‌اند.^{۳۱}

البته مرحوم سیدابراهیم زنجانی تعداد شهدا را ۲۳۳ نفر (۱۸۴ نفر از اصحاب و ۳۹ نفر از خاندان حضرت) ذکر کرده و نام هر کدام را با شرح و برخی توضیحات با ذکر مدرک و منبع بیان کرده و افزوده است که این آمار مربوط به مجموعه شهدای نهضت امام حسین در کربلا و درمیان راه و در کوفه است (نه فقط شهدای عاشورا)^{۳۲} بنابراین، اگر مقصود از رقم ۲۳۳ نفر در متن، عبارت *وسیلة الدارین* است، دقیق نیست، همچنان‌که اتهام تلویحی یک کلاغ چهل کلاغ ناصحیح است و چه بسا در واقع - اگر بنا به اتهام و جنجال باشد - کسی بگوید: آنها که آمار اندک ارائه کرده‌اند چنین کرده‌اند.

از امام صادق *علیه السلام* روایت است که در حدیثی فرمود: «ان من حقیقة الایمان ان لا یجوز منطک عملک؛ از حقیقت ایمان آن است که سخنت از (مقدار) دانش تو بیشتر نباشد.»^{۳۳}

شمار یاران همراه سیدالشهدا علیه السلام هنگام ورود به کربلا

در صفحه ۵۶ کتاب در ادامه موارد یک کلاغ چهل آمده است:

شمار یاران امام حسین علیه السلام به هنگام نزول در کربلا ۶۹ مرد بودند، ۲۰ نفر هم از سپاه دشمن پیوستند تا ۸۹ مرد شدند. اما همین تعداد رفته رفته در کتابها افزایش یافت تا در بحار و عوالم به هزار سوار و صد پیاده رسید.

جواب: تعداد یاران سیدالشهدا علیه السلام، در منابع مهم تاریخی، مختلف ذکر شده است. این گونه نیست که عدد مذکور در عبارت فوق قطعی باشد و هر رقمی که بالاتر از آن ذکر شود، باطل و مصداق یک کلاغ چهل کلاغ باشد. به ویژه که صاحب بحار و عوالم، هر دو از علمای مورد اعتماد شیعه‌اند و آنچه می‌گویند معمولاً با ذکر منبع و مدرک است و هیچ دلیل قطعی یا حتی ظنی نیز برخلاف آنچه گفته‌اند موجود نیست.

پیش‌تر که عده‌ای از مورخان تعداد شهدای کربلا را بیش از ۸۹ نفر ذکر کرده‌اند. شرح الوافی یاران حضرت را هزار نفر، سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص ۱۷۰ نفر، مروج الذهب هزار سواره و صد پیاده^{۳۳} و بحار به نقل از سید ابن نما ۱۴۵ نفر^{۳۵} دانسته‌اند. مسعودی در مروج الذهب می‌گوید: اصحاب حضرت هنگام ورود به کربلا پانصد نفر سواره و صد پیاده بوده‌اند^{۳۴} بنابراین، اختلاف در آمار سپاه حضرت ربطی به یک کلاغ چهل کلاغ ندارد. این اختلاف در ارقام می‌تواند به جهت نبودن امکانات لازم جهت ثبت دقیق افراد و یا به جهت اختلاف تعداد سپاه حضرت در شرایط گوناگون باشد. مثلاً در منزل زباله، با شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و اجازه امام به همراهیان برای رفتن، تعداد فراوانی که همراه حضرت بودند متفرق شدند و جز افرادی که از مدینه با حضرت بودند و اندکی که به آنها پیوستند کسی نماند.^{۳۷}

شمار زخمهای سیدالشهدا علیه السلام

در ادامه یک کلاغ چهل کلاغ در صفحه ۵۶ آمده است:^{۳۸}

به شمار زخمهای امام حسین علیه السلام نیز نویسندگان و ناقلان در طول تاریخ پیوسته افزوده‌اند تا به تدریج از ۶۳ زخم به ۱۲۰ تا ۳۲۰ و اندی و نیز به ۱۹۰۰ و بالاخره به ۴۱۸۰ زخم رسانده‌اند.^{۳۹}

جواب: اختلاف در شمارش زخمهای بدن سیدالشهدا علیه السلام به جهت اختلاف گزارشهای مورخان بزرگ است نه یک کلاغ چهل کلاغ افراد نادان. اهل تحقیق نیز باید با دقت به تحقیق بپردازند نه آنکه با جنجال با آن برخورد کنند.

دانشمند بزرگ شیعه، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸ق) اقوال گوناگونی را از ۷ زخم تا ۳۲۰ و اندی و ۳۶۰ زخم نقل می‌کند و سپس می‌گوید: ۱۹۰۰ جراحت روایت شده است.

این اختلاف در آمار و ارقام طبیعی است، زیرا معمولاً از غیر اهل بیت روایت شده و بعید است کسی به طور دقیق آن را محاسبه کرده باشد. همین قدر در تاریخ آمده است که آن قدر تیر بر زره مبارکش اصابت کرده بود که حضرت مانند خاریشت شده بود.^{۲۰} به هر حال، گزارشهای موجود در کتابهای بزرگان در یک بحث پژوهشی نباید برخورد غیر علمی و تحقیرآمیز صورت گیرد.

۴- آیا امام حسین علیه السلام از دشمن طلب آب کرده است؟

در کتاب *عاشورا پژوهی*، نویسنده محترم همواره باطل بودن و تحریفی بودن این جمله یعنی تقاضای آب را که به امام حسین علیه السلام نسبت داده‌اند، بیان داشته و آن را مجعول خوانده است.^{۲۱} وی در ص ۴۲۷ و ۷۲، دلیل بطلان و ساختگی بودن این جمله را تنافی و عدم تناسب آن با روح حسینی می‌داند که آن حضرت پیشوای رادمردان و شعارش هیات منا الذلّة بود.

جواب: اول باید بینیم که آیا این جمله در گزارشهای تاریخی ذکر شده است یا نه و سپس به توجیه آن بپردازیم، چنان که نویسنده محترم بیان داشته‌اند.^{۲۲} ایشان گفته‌اند: این روایت در کتابهای قابل اعتماد، حتی در کتابهای نیمه معتبر، نیامده است و فقط در کتابهای انگشت‌شماری که آکنده از تحریفات عاشورا و پر از اکاذیب است دیده شده است. از شهید مطهری رحمته الله علیه نیز نقل شده است که فرمود:

«من هرچه در مقاتل گشتم (آن مقداری که می‌توانستم بگردم) تا این جمله معروفی را که گویند: اباعبدالله به مردم گفت: *استقونی شربة من الماء*، (یک جرعه آب به من بدهید) بینم، ندیدم. حسین کسی نبود که از آن مردم چنین چیزی طلب کند...»^{۲۳}

موارد طلب آب در سخن سیدالشهدا علیه السلام

۱. هلال بن نافع می‌گوید: نزد حسین علیه السلام رفتم و آن حضرت در حال جان دادن بود. به خدا سوگند، هیچ به خون تبیده‌ای را زیاتر و با رخساری نورانی‌تر از او ندیدم، به گونه‌ای که نور صورت او و جمال هیبت وی مرا از فکر گشته شدنش مشغول کرد. در آن حال، آب درخواست کرد. شنیدم مردی می‌گفت: تو آب نمی‌چشی تا به جهنم بروی و از آب جوشان آن بنوشی. و حضرت فرمود: من به جهنم نمی‌روم و از آب جوشان آن نمی‌نوشم، بلکه نزد جدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌روم و...

این جریان را دو عالم بزرگوار شیعه، سیدبن طاووس (۶۶۴ق) و ابن‌نما حلّی (۶۴۵ق)، در کتاب *لهوف* ص ۵۵ و *مشیرالاحزان* ص ۷۵،^{۲۴} آورده‌اند. خوشبختانه هر دو کتاب را نویسنده کتاب

عاشورا پژوهی، در ص ۳۸ و ۴۰ ذکر کرده است و هرگز ایشان و دیگران، آنها را به عنوان کتابهای تحریف ساز نشمرده‌اند.

حال چگونه ایشان می‌فرماید که این حدیث حتی در کتابهای نیمه معتبر نیامده است، خدا می‌داند! البته اگر استاد مطهری رحمته‌الله آن جملات را گفته باشند، به جهت کثرت اشتغال معذورند.

۲. در جریان کیفیت شهادت طفل شیرخوار سیدالشهدا علیه‌السلام، آمده است که حضرت فرمود: ای قوم، اصحاب مرا و پسر عموهایم و برادرانم و فرزندم را کشتید، این طفل مانده است که شش ماهه است و از تشنگی نالان است. او را جرعه‌ای آب دهید! در همین حال که حضرت مشغول سخن گفتن با آنها بود، تیری آمد و در گلوی طفل نشست و او را کشت.^{۳۵}

۳. در *یابیع الموده* ص ۴۱۹ آمده است: سیدالشهدا علیه‌السلام به شمر فرمود: «إذا كان لابد من قتل فاستقن شربة من الماء؛ اگر به ناچار مرا می‌کشی جرعه‌ای آب به من بده.»^{۳۶}

دو مورد اخیر را صاحب *یابیع* ظاهراً از مقتل منسوب به ابی‌مخنف نقل کرده است، ولی مقتل مذکور می‌تواند برای تأیید مورد استفاده قرار گیرد، همچنان که موارد دیگری که در کتاب منتخب طریحی و دیگران آمده چنین است.

علما از طریحی به خوبی تجلیل کرده‌اند، همچنان که محدث قمی رحمته‌الله در مورد وی گوید: عالم فاضل و محدث با ورع و زاهد و فقیه شاعر و جلیل‌القدر، صاحب کتاب *مجمع البحرین* و *المنتخب* سپس بعد از آنکه کتابهای وی را برمی‌شمارد، از صاحب *ریاض* نقل می‌کند که فرموده است: او - طریحی - عابدترین مردم زمان خود و با ورع‌ترین آنها بود. او لباسی که با نخ ابریشم دوخته شده بود نمی‌پوشید و لباسش را با پنبه می‌دوخت.

محدث قمی می‌نویسد: وی در سال ۱۰۸۵ق در رماحیه وفات کرد گویند: در کثرت ازدحام مردم برنماز بر او و کثرت گریستن مخالف و مؤالف بر فقدان او، روزی مانند روز وفات او دیده نشده است.^{۳۷} آری، وقتی عالم بزرگواری چون طریحی حدیثی را نقل کند، نمی‌توان تنها به این جهت که در کتاب وی برخی جریانهای نامعتبر آمده است، حدیث وی را تکذیب نمود. البته تنافی این درخواست با روحیه سیدالشهدا علیه‌السلام، مسئله‌ای است که درباره آن سخن خواهیم گفت و ربطی به ضعف سند روایت ندارد، بلکه اگر حتی روایت مذکور در کتابهای بسیار معتبر هم آمده باشد، اگر آن شبهه وارد باشد، آن روایت را تضعیف می‌کند، همچنان که در موارد مشابه چنین است.

بررسی روایت سه پیش نهاد سیدالشهدا علیه‌السلام.

۴. در روایت آمده است: سیدالشهدا علیه‌السلام به عمر بن سعد فرمود: تو را میان یکی از سه چیز مخیر می‌کنم. گفت: چیست؟ فرمود: بگذارید به مدینه حرم جدم رسول‌الله برگردم. گفت: نمی‌توانم چنین

طریحی

کاری نکنم. فرمود: جرعه‌ای آب به من بنوشانید که جگرم از تشنگی سوخت. گفت: این هم نمی‌شود، فرمود: اگر می‌خواهید مرا بکشید، تن به تن به جنگ من آید، عمر سعد گفت: این قبول است.^{۴۸}

نویسنده کتاب عاشورا پژوهی گوید: انصاف را که بهترین دلیل بر ساختگی بودن این خبر، متن همین خبر است که خواندید و خود با صد زبان فریاد می‌کشد که من ساختگی و جعلی هستم.^{۴۹}

نمی‌دانم کدام فقره، این‌گونه نویسنده را به آن نتیجه رسانده است؛ آیا تقاضای آب که مورد ادعاست و درباره آن بیشتر سخن خواهیم گفت، یا طلب اینکه بگذارند حضرت به مدینه برگردد؟ این جمله از حضرت مکرر گزارش شده است: آن حضرت یک بار در خطبه معروف خود در روز عاشورا به مردم کوفه فرمود: «ایها الناس اذ کر هتمونی فدعونی انصرف عنکم الی مأمنی من الارض؛ ای مردم، اگر از من ناخشنودید رهایم کنید تا از نزد شما به سوی محل امن خویش از زمین بروم.»^{۵۰}

عقبة بن سمعان می‌گوید: از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق با حسین علیه السلام بودم تا کشته شد، اما هرگز نشنیدم - نه در مدینه نه در راه و نه در عراق و نه در میان لشکر خودش تا هنگام کشته شدن - آنچه را که مردم می‌بندارند گفته باشد، دستش را در دست یزید بن معاویه بگذارد و یا او را به مرزی از مرزهای مسلمین تبعید کنند. آری، حضرت فرمود: مرا رها کنید در این سرزمین پهناور بروم تا ببینم امر مردم چه می‌شود.^{۵۱}

همچنین سیدالشهدا علیه السلام بعد از نمازی که به امامت حضرت برپا شد و لشکر حضرت و سپاه حر هر دو به ایشان اقتدا کردند، خطبه خواند و ضمن آن فرمود: من به این شهر نیامدم مگر زمانی که نامه‌های شما و فرستاده‌هایتان آمدند... اگر بر سر آن هستید که می‌مانم... و اگر از آمدنم ناراحتید آنصرف الی المکان الذی اقبلت منه الیکم؛ به همان جا که از آن آمدم - مدینه - برمی‌گردم...^{۵۲}

همه اینها نه تنها وقوع پیشنهاد را ثابت می‌کند، بلکه می‌فهماند این‌گونه پیشنهادها با آزادی و روح عزتمند حضرت نیز هرگز تنافی ندارد. اگر جمله پیشنهاد جنگ تن به تن، مورد اعتراض نویسنده است، فکر نمی‌کنم این پیشنهاد با هیچ جریان تاریخی یا اصل عقلی و دینی و عزت سیدالشهدا علیه السلام منافات داشته باشد.

آیا تقاضای آب با عزت و آزادی سیدالشهدا علیه السلام تنافی دارد؟

اما اینکه در کتاب حماسه حسینی و جملات نویسنده محترم و برخی دیگر آمده است که تقاضای آب از دشمن با روحیه عزت و آزادی سیدالشهدا علیه السلام تناسب ندارد و علامت ضعف و ذلت است، سخنی ناصواب است، زیرا اولاً شبیه این‌گونه کلمات در موارد دیگر نیز از حضرت حکایت شده است. مثلاً در جریان شهادت طفل شیرخوار آمده است که حضرت فرمود: «یا قوم

ان لم تر حونی فارحوا هذا الرضيع؛ ای مردم، اگر به من رحم نمی‌کنید به این شیرخواره رحم کنید.^{۵۲}

همچنین حضرت بعد از شهادت یاران و خاندان خویش با صدای بلند فرمود: «هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا هل من معین یرجوا ما عند الله فی اعانتنا؛ آیا فریادرسی هست که به خدا امید داشته باشد در فریادرسی ما؟ آیا کمک دهنده‌ای هست که امید ثواب خداوند داشته باشد در یاری ما...؟»^{۵۳}

آیا این جمله‌ها نشان ضعف نیست و با روحیه آزادگی حضرت به گفته شما تنافی ندارد که انسان از دشمن تقاضای دلسوزی و ترحم با فریادرسی و کمک کند؟

حضرت مسلم و تقاضای آب از دشمن

اگر طلبیدن آب از دشمن با آزادگی و روحیه مردانگی منافات داشته باشد، باید سفیر دلاور و آزاده ابا عبدالله^{علیه السلام} را نیز از این جهت مورد سؤال قرار داد یا روایات تاریخی را منکر شد، چرا که نوشته‌اند: وقتی جناب مسلم بن عقیل را اسیر کردند، در کنار در قصر، کوزه آبی خنک دید و گفت: «اسقونی من هذا الماء؛ از این آب به من بدهید.» (نامردی به نام) عمرویاهلی گفت: این کوزه را می‌بینی چقدر خنک است؟ به خدا سوگند، از آن یک قطره ننوشی تا در جهنم از آب جوشان آن بنوشی...^{۵۴}

و شاید بتوان این نمونه‌ها را شواهدی برای تقویت این احتمال برشمرد که تقاضای آب در عرف آن زمان، قبح نداشته است. تنافی یک عمل با عزت و مناعت طبع، بستگی به شرایط جامعه و عرف خاص آن دارد و تفاوت جوامع در این موارد آن قدر فراوان است که به سادگی نمی‌توان این احتمال را نادیده انگاشت. بنابراین، ممکن است در جامعه آن روز به جهت شرایط خاص آن، طلبیدن آب حتی از دشمن هرگز نشان ضعف و زبونی نبوده باشد. اگر واقعاً آن گونه که پنداشته شده، هرگونه تقاضای آب با روح آزادگی تنافی داشته باشد، سیدالشهدا^{علیه السلام} حتی نمی‌باید پیشنهاد برخی یارانش را بپذیرد که گفت نزد عمر سعد برو و در مورد آب با وی صحبت کند.^{۵۵} این فرد برای سیدالشهدا^{علیه السلام} و خاندان وی طلب آب می‌کرد و این با آن روح بلند و آزاده سیدالشهدا^{علیه السلام} - بنابر آن برداشت - تنافی دارد.

اهمیت نقش تحریک عواطف در نهضت حسینی^{علیه السلام}

جواب اصلی در این مسئله به اهمیت تحریک احساسات و عواطف در پیشبرد یک مکتب و تأثیر عمیق آن در دل‌های توده مردم، اعم از عوام و خواص، و نقش آن در تحقق اهداف نهضت حسینی^{علیه السلام} بازمی‌گردد. یکی از ابعاد مهم نهضت حسینی که هیچ محقق و تحلیلگری نمی‌تواند از آن غفلت ورزد، قابلیت‌های وسیع آن در جهت تحریک عواطف و احساسات انسان‌هاست.

عوامل تحریک عواطف و احساسات دوگونه است: برخی از جانب دشمنان تحمیل شده است که همان جنایات فجیع سپاه ابن‌زیاد است. برخی از این جنایات عبارت‌اند از: کشتار فجیع جوان و

پیر و طفل شیرخوار و حتی برخی بانوان، بستن آب فرات و به کام تشنگی و مرگ فرستادن خاندان پیامبر ﷺ که در میان آنها بچه و بیمار و طفل شیرخوار بود، ناجوانمردیها و جسارتها به سیدالشهدا علیه السلام، کشتن اطفال حتی بعد از خاتمه جنگ، جسارت به بدن و سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام، اسب تاختن بر بدن مطهر وی، غارت لباسهای حضرت و عریان کردن ایشان، آتش زدن خیمه‌ها و غارت نوامیس رسول الله ﷺ و به اسارت بردن ایشان و هتک حرمت در کوفه و میان راه و شام و...

برخی دیگر از این عوامل نیز توسط سیدالشهدا علیه السلام یا خاندان وی محقق شد. از آن جمله است جملات سیدالشهدا علیه السلام در مقاطع مختلف که سرشار از عواطف بود، گریه‌های حضرت در موارد مختلف از جمله گریه بلند بر بالین علی اکبر و صورت به صورت وی و آن غلام ترکی نهادن، دست زیر محاسن بردن و دعا کردن بعد از به میدان رفتن علی اکبر، بردن علی اصغر برای آب و پاشیدن خون وی به آسمان، درخواست پیراهن کهنه، وداع آتشین با جناب قاسم، برسر و صورت پاشیدن خون خود در ساعات آخر، استغاثه‌های جانسوز و یاری طلبیدن از مردم، وداع و مکالمه جانسوز با دخترش سکینه و سپس سخنان جانسوز زینب کبری با عمر سعد و کنار پیکر برادر که همه را به گریه انداخت، حالات امام سجاد و تسلیت حضرت زینب و سخن جانسوز او و خطاب به پیامبر، سخنان امام سجاد علیه السلام در شام، سخن فاطمه دختر امام حسین علیه السلام و...

همه این موارد در نظر محقق می‌تواند علامت خوبی برای کشف این حقیقت باشد که معمار کربلا، برای تحقق هدف والا و مقدس خود، روی این جنبه یعنی تحریک عواطف و احساسات به خوبی حساب کرده است، به ویژه اگر توجه کنیم که حضرتش همه این وقایع را به علم امامت می‌دانسته است. به همین جهت است که می‌گوییم: دشمنان جنایتکار ایشان هر قدر بر جنایت و سفاکی می‌افزودند، در حقیقت ناخودآگاه، خود را رسوا می‌کردند و مسائل به نفع هدف مقدس سیدالشهدا علیه السلام پایان می‌گرفت. همان‌گونه که برادران یوسف با به چاه انداختن او، نردبان بلندی او را فراهم کردند: «و الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون»^{۵۷}.

این به معنای نقش راهبردی و بسیار مهم عواطف و احساسات در جریان عاشورا است و بر همین نکته تأکید می‌کند. انبوه روایاتی وجود دارد که نه تنها بر اشک و گریه و ناله بر مصائب سیدالشهدا علیه السلام تأکید دارد و آن همه ثوابهای شگفت‌آور را بر آن ذکر کرده، بلکه از اشک انبیای گذشته و پیامبر اسلام ﷺ و اهل البیت علیهم السلام عصمت و طهارت قبل و بعد از عاشورا حکایت می‌کند. امام رضا علیه السلام در حدیثی فرمود: «ان یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا؛ آن روز که بر حسین رفت، پلکهای (چشم) ما را (از زیادی اشک) زخمی کرد و اشکهای ما را جاری ساخت.»^{۵۸} حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «ما بعد از او همواره در گریه و اشک هستیم.»^{۵۹}

در روایات عدیده سخن از گریه انبوه ملائکه و گریه هزاران ملک به صورت مدام در اطراف قبر مبارک، و گریه بهشت و جهنم، کوه و دریا و آسمان و جن و انس و هر چه خدا آفریده بر

سیدالشهداست. این امور بدان معناست که عنصر عاطفه و احساس در کربلا راهبردی اصلی است. تجربه هزار ساله شیعه نیز نشان داده که این عواطف چه تأثیر عمیق و گسترده‌ای در حفظ و بقای اسلام و مکتب اهل‌البیت علیهم‌السلام داشته است.

مهم‌تر از همه روایاتی است که اشک را یکی از اسرار نهضت کربلا معرفی می‌کند. سیدالشهدا علیه‌السلام فرمود: «أنا قتيل العبرة». ^{۶۰} یا امام صادق علیه‌السلام فرمود: «الحسين عبرة كل مؤمن». ^{۶۱} همچنین روایت شده است هیچ مؤمنی او را یاد نمی‌کند مگر اینکه گریان می‌شود. ^{۶۲}

به راستی کشته اشک یعنی چه؟ آیا برای بیان اهمیت احساسات و عواطف در پیشبرد نهضت عاشورا تعبیری رساتر از این می‌شود کرد. تقاضای آب نیز در جهت اهداف راهبردی نهضت حسینی است. بنابراین، اگر نقش عواطف این قدر در نهضت عاشورا به حق برجسته است، چه اشکالی دارد که سیدالشهدا علیه‌السلام برای تکمیل این امر و تحقق این هدف بلند، از آن قوم تقاضای آب کند تا ضمن نشان دادن اوج مظلومیت و تشنگی خویش، شدت قساوت و ناجوانمردی آنها را نیز آشکار کند و به هدف خویش دست یابد.

این امر بر آزاده‌ای همچون سیدالشهدا علیه‌السلام سنگین است، اما او تسلیم محض خداوند است و هر آنچه وی بیسندد، رضای اوست. این نه تنها ذلت نیست، که اوج اطاعت و تسلیم در برابر خداوند است که بالاتر از آن عزتی نیست. محقق اگر برای مسئله‌ی عواطف در کربلا شانی حتی در حد احتمال معقول قائل باشد، هرگز نمی‌تواند روایات مربوط به درخواست آب و مانند آن را تکذیب کند. عزت و آزادی در عبودیت خداوند و اطاعت اوست. شعار هیئات منا الذلّة نیز به معنای عدم پذیرش بیعت با یزید و یا هر ذلتی است که برای تأمین خواسته‌های نفسانی و حیوانی باشد نه نفی کارهایی که اهداف مقدس وی را تحقق می‌بخشد. و گرنه کدام آزاده‌ای حاضر می‌شود زن و دختر و خواهر و نوامیس خود را در معرض اسارت قرار دهد، به ویژه اگر از این امور از پیش آگاه باشد؟

به عزت حسینی سوگند که اگر نکته مذکور و ادای رسالت و تکلیف الهی نبود، هرگز مسائلی که در شام برای نوامیس سیدالشهدا علیه‌السلام و دیگر بانوان اتفاق افتاد، قابل توجیه نبود؛ حوادث دردناکی که آن قدر فجیع بود که ابن‌نمای حلی گوید: «قال رجل ملعون كلمة قبيحة لا احب نقلها». ^{۶۳} مسعودی در اثبات الرصیة می‌گوید: «قالوا له كلمة الحبيبة التي طويت كسحاً عن نقلها؛ یعنی به یزید پیشنهادی دادند و سخن زشتی گفتند که من از گزارش آن صرف‌نظر می‌کنم.»

چه باید گفت در مقابل مسائل دردناکی همچون ورود نوامیس الهی به شام، در حالی که پانصد هزار زن و مرد، جمع شده بودند و هزاران نفر از جوانان و زنان می‌زدند و می‌رقصیدند؟ ^{۶۴} چه باید گفت در مقابل این معصیت که کنار شهر شام، ام‌کلثوم دختر امیرالمومنین علیه‌السلام به قاتل پدرش می‌گوید: من از تو تقاضایی دارم: هنگام ورود به شهر ما را از دروازه‌ای وارد کن که تماشاگران

اندک باشند و بگو که این سرها (ی شهدا) را از میان محمل دور کنند. «فقد خزینا من کثرة النظر الینا و نحن فی هذه الحال؛ آبروی ما رفت از بس که (نامحرمان) به ما در این حال نگاه کردند.»^{۶۵}

چه باید گفت در مقابل این مصیبت که فاطمه بنت الحسین علیها السلام در شام به یزید گفت: ای یزید، دختران پیامبر برده‌اند. سپس صدای گریه مجلس را فرا گرفت.^{۶۶} کسی که معنایی بردگی و آن هم در دست دشمن خونینی چون یزید و شامیان را بدانند، عظمت مصیبت را برای بانویی چون عقیله بنی‌هاشم درک می‌کند.

چه باید گفت در مقابل این مصیبت دردناک که نامردی از یزید درخواست کرد: این دختر - یعنی فاطمه دختر سیدالشهدا علیه السلام - را به من ببخش آن بانو لرزید و به عمه پناه برد و در روایتی گفت: یتیم شدم (کافی نبود) باید به بیگاری (بردگی) بروم! ^{۶۷} آیا هیچ آزاده‌ای که می‌داند نوامیس او دچار این مصائب می‌شوند، آنها را با خود به این عرصه می‌آورد؟

اشتباه برخی از تحلیلگران معاصر آن است که سیدالشهدا علیه السلام را تنها از بُعد حماسی و آزادگی و عزت‌مداری می‌نگرند و از او شخصیتی مثل دیگر افراد آزاده ترسیم کرده‌اند و چون با گزارشی که مخالف ذهنیت ایشان است مواجه می‌شوند، آن را انکار می‌کنند.

اما صفت بارز و ممتاز آن حضرت امامت است. او عبد خالص الهی است و تسلیم هر آنچه خداوند به او فرمان دهد و مطابق برنامه مدون الهی، انجام وظیفه می‌کند و به این جهت، هر دستوری را اطاعت می‌کند، هر چند دیگران آن را مخالف عزت بیندارند.

مسئله صلح امام مجتبی علیه السلام نیز چنین است. به راستی اگر بیعت با یزید ذلت است، آیا صلح با معاویه و واگذاری حکومت به وی ذلت نیست؟ پس چرا امام مجتبی و سیدالشهدا علیهما السلام به صلح با معاویه که سبب آن همه سختی برای شیعه شد و خود حضرت مجتبی علیه السلام آن را خالی از عزت می‌دانست^{۶۸} پایبند بودند؟ چرا دیگر ائمه و حتی امام سجاد علیه السلام مثل پدر بزرگوارش دست به قیام علیه بنی‌امیه نزد؟ اگر اینها ذلت نیست، چرا سیدالشهدا علیه السلام بیعت با یزید را ذلت شمرد؟

پاسخ اصلی آن است که عزت و ذلت در اطاعت از خداوند است. هرگاه دستور الهی به قیام باشد، سکوت و بیعت و صلح، ذلت است و هرگاه دستور به سکوت و صلح باشد، عزت در همان است. به عبارت دیگر، نهضت سیدالشهدا علیه السلام را باید از نگاه امامت در مکتب اهل‌البیت علیهم السلام نگریست، چرا که حضرتش به عنوان امام مسلمانان اقدام به این نهضت مقدس نمود. نباید به این نهضت تنها از زوایای عرفانی و حماسی و اخلاقی و... پرداخته شود و از بُعد اصلی غفلت گردد و زوایای غیر اصلی معیار صحت و سقم گزارشها قرار گیرد.

سخن آخر آنکه مسئله تقاضای آب، توسط سیدالشهدا علیه السلام امری است که در روایات آمده است و قرائن نیز آن را تأیید می‌کند، هر چند به حد اطمینان نرسد. ولی هیچ دلیل قاطعی نیز بر بطلان آن وجود ندارد و این امر را نباید جزو تحریفات عاشورا قرار داد.

پي نوشتها

۱. قریشی، باقرشريف، حياة الامام الحسين بن علي عليه السلام، مدرسة الايرواني، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵۸.
۲. حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۹۳.
۳. تاريخ امام حسين عليه السلام، ج ۷، ص ۱۳۸.
۴. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۴۴.
۵. مقرر، الشهيد مسلم بن عقيل عليه السلام، ص ۹۷.
۶. صحتی سردردی، محمد، عاشورا پژوهی، انتشارات خادم الرضا عليه السلام، ۱۳۸۵، ص ۳۷.
۷. ابن قولويه، كامل الزيارات، تحقيق و تصحيح علامه اميني، نجف، المطبعة المرتضويه، چاپ اول، ۱۳۵۶ق، باب ۲۶، ج ۶.
۸. همان.
۹. همان.
۱۰. همان، باب ۲۸، چندین حدیث.
۱۱. همان، ج ۴.
۱۲. همان، ج ۵.
۱۳. همان، ج ۱۱.
۱۴. همان، ج ۱۲.
۱۵. همان، ج ۲۰.
۱۶. باب ۲۴، ج ۱.
۱۷. باب ۲۴، ج ۱.
۱۸. همان.
۱۹. رک: الامام الحسين فوق ما قيل و يقال، از الشيخ احمد العامرودي.
۲۰. معجم الرجال، ج ۱۲، ص ۵۵.
۲۱. رک: تاريخ امام حسين، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۶.
۲۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۲۶۳.
۲۳. ابن اثير، الكامل، ج ۴، ص ۸۰.
۲۴. من هم قتلة الحسين، از سيدعلی حسینی ميلانی، ص ۴۱۴.
۲۵. معالي السبطين، ج ۲، ص ۲۸.
۲۶. اسرار الشهادة، ص ۴۱۶.
۲۷. کافی، ج ۱، ص ۴۳. كتاب فضل العلم، باب النهی عن القول بغير علم، ج ۸.
۲۸. تاريخ امام حسين، ج ۵، ص ۸۴ - ۶۱.
۲۹. تاريخ طبري، ج ۴، ص ۳۲۰: الارشاد، ج ۲، ص ۱۴۱.
۳۰. رک: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴.



موسسه تخصصی علوم انسانی

طهر

سال هشتم - شماره ۲۸ - تابستان ۱۳۸۸

۳۱. همان.
۳۲. وسیلة الدارين، ص ۹۴ و ص ۲۲۱ - ۹۷ و ص ۲۷۲ - ۲۲۳.
۳۳. حر عاملی، محمدین حسن، وسائل الشیعة، دار احیاء التراث العربی، ج ۱۸، ص ۱۶، باب ۴ صفات القاضی، ج ۳۰.
۳۴. رک: مقتل الحسين علیه السلام، آية الله محمد رضا طیبسی، ص ۳۹۹.
۳۵. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴.
۳۶. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۶۱.
۳۷. الارشاد، رک: بحار، ج ۴۶، ص ۳۷۴.
۳۸. صحتی سردودی، محمد، تاریخ امام حسین، امیر کبیر، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۴۴۹ - ۶۳۹.
۳۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۱ - ۱۱۰.
۴۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، آخوندی، ۱۳۶۰، ج ۴۵، ص ۵۲.
۴۱. عاشورا پژوهی، ص ۷۲ و ۷۵ و ۸۲ و ۸۴ و ۴۲۷.
۴۲. همان، ص ۴۲۸.
۴۳. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، صدرا، ۱۳۶۵ ش، تهران، ص ۱۸۷، ج ۱۷، مجموعه آثار.
۴۴. رک: موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۵۱۳.
۴۵. بنایع المودة: ۳۴۶ رک: موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۷۹.
۴۶. رک: شریفی، محمود، موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، دار المعروف لطباعة و النشر، ۱۳۸۱ ش، قم، ص ۵۱۲.
۴۷. قمی، عباس، فوائد الرضویه، بی جا، ۱۳۶۷ ش، تهران، ص ۳۴۸.
۴۸. المنتخب، للطریحی، ص ۴۳۹: الدمعة الساکبة، ج ۴، ص ۳۲۱: اسرار الشهادة، ص ۴۰۹، رک: موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۹۵.
۴۹. عاشورا پژوهی، ص ۴۲۸.
۵۰. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۱۸: الارشاد، ص ۳۳۴: رک: موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۲۰.
۵۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۲: مقاتل الطالبیین، ص ۳۱۲: و... موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۳۸۸.
۵۲. الفتح، ج ۵، ص ۸۵: مقتل الحسين، للخوارزمی، ج ۱، ص ۳۲۱: رک: موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام.
۵۳. تذکرة سبط ابن جوزی: رک: نفس المهموم، ص ۳۱۷.
۵۴. اللهوف: ص ۱۱۶: مقتل الحسين، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲، و... رک: موسوعه کلمات الامام الحسين علیه السلام، ص ۴۷۶.
۵۵. الارشاد، ج ۲، ص ۸۵: طبری، ج ۴، ص ۲۸۱: نفس المهموم، ص ۶۹.
۵۶. کشف الغمة، اربلی و مطالب السؤال: رک: نفس المهموم، ص ۴.
۵۷. يوسف: ۱۲.

۵۸. قمی، عباس، نفس المهموم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۵، ص ۲۷.
۵۹. کامل الزیارات، ص ۸۱.
۶۰. همان، ص ۱۰۸، باب ۳۶.
۶۱. همان.
۶۲. همان.
۶۳. رک: نفس المهموم، ص ۲۷۶.
۶۴. همان، ص ۲۷۳.
۶۵. همان، ۲۷۱.
۶۶. همان، ۲۷۶.
۶۷. همان، ص ۲۸۳.
۶۸. ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، المكتبة الاسلامیه، ۱۳۴۲، تهران، ج ۲، ص ۱۳: رک: هامش بحار، ج ۴۴، ص ۲۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طالع